

بررسی عشق در شعر حسین منزوی و نزار قبانی

افشار عزیزی دولت آبادی*

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۵

فهیمة اسدی**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۴

چکیده

عشق، کلیدواژه زندگی آمیخته با احساسات انسان و زمزمه‌های رمانتیک از یک احساس مثبت است که به قول مولانا طیب جمله علت‌های ماست و ژرفنای آن شاه کلید آهنگ شعری اکثر شاعران ما به ویژه نزار و منزوی است. وجود معشوق نیز که سرچشمه اصلی این رابطه عاطفی آمیخته با سودایی است در اشعار نزار قبانی و حسین منزوی مانند دیگر شاعران موج می‌زند. اما در شعر منزوی هنوز آن چهارچوب اصلی عاشقانه‌های شعر کلاسیک را بیش‌تر از شعر نزار قبانی در خود حفظ کرده است. درباره شعر و اندیشه‌های منزوی نظرات متعددی وجود دارد. با این وجود، در شعر او هنوز جایگاه عشق و عاشقانه‌ها با شعر دوره سبک هندی فاصله چندانی نگرفته است. اما شعر نزار، اگر با مضامین عاشقانه دوره‌های قبل مقایسه گردد، فاصله زمانی و فرهنگ غالب بر ذهن او با توجه به ارتباطات گسترده‌ای که با دنیای معاصر غرب دارد؛ تحول در شعر او، بر حسب جایگاه وی و اختلاف افکار حاکم بر جامعه با دنیای بیرون، بیش‌تر از منزوی حس می‌شود.

کلیدواژگان: عشق، معشوق، عاشقانه‌ها، محیط اجتماعی، سبک شعری.

مقدمه

حسین منزوی در سال ۱۳۲۵ در شهر زنجان متولد شد. دوران دبستان و دبیرستان را در زنجان سپری و پس از دیپلم وارد دانشگاه تهران شد. در سال ۱۳۵۴ ازدواج کرد. طولی نکشید که در سال ۱۳۶۰ به جدایی انجامید. نخستین دفتر شعرش به نام «خنجره زخمی تغزل» در سال ۱۳۵۰ با همکاری انتشارات بامداد به چاپ رسید. برخی دیگر از آثار او «خنجره زخمی تغزل» (۱۳۵۰)، «صفرخان» (۱۳۵۸)، «از ترمه و تغزل» (۱۳۷۶)، «با عشق تاب می‌آورم» (۱۳۷۷). او بقیه سال‌های عمر خود را در زادگاهش می‌گذراند و سپس در سال ۱۳۸۳ در کنار مزار پدرش در زنجان به خاک سپرده شد. *نزار قبانی* متولد ۲۱ مارس ۱۹۲۳ شاعر و دیپلمات سوری بود. پدرش *توفیق قبانی* صاحب یک کارخانه شکلات بود. در دمشق دیپلم ادبیات و فلسفه گرفت. برخی از اشعار او عبارت‌اند از «سامبا»، «زیبای گندمگون به من گفت»، «کتاب عشق»، «شعر بلقیس» و دفترهای نثر او از جمله «از برگ‌های ناشناخته من»، «چیزی از نثر»، «زن در شعر و زندگی من». از ویژگی‌های آثار منظوم و منثور *قبانی* نوگرایی است؛ چه در شعر و چه در نثر. پس از خودکشی خواهرش در ۱۵ سالگی تصمیم می‌گیرد با شرایط اجتماعی آن زمان بجنگد و بر آن بود تا عشق - را که در جامعه عرب اسیر شده - آزاد کند. مدت بیست سال در دستگاه دیپلماسی سوریه خدمت کرد. پس از فارغ التحصیل شدن در چندین شهر پایتخت از جمله بیروت، قاهره، استانبول، مادرید، و لندن کار کرد و در آوریل ۱۹۹۸ فوت می‌کند.

در تحلیل برخی از اشعار دو شاعر و توضیح اینکه چگونه معشوق در شعر آن‌ها نمود پیدا می‌کند، می‌توان بدین نکته اشاره نمود که هر دو در بکار بردن عشق در محل مناسب خود خلاق هستند.

وی مردنم، انتهای عشقت	ای زادنم ابتدای عشقت
حالی من و ابتدای عشقت	تا چون باشم در اوج وصلت
پیچیده صدای پای عشقت	ای درهمه کوچه‌های جانم

(منزوی: ۵۱)

و در شعر *نزار قبانی*:

الحب يا حبيبتى
الحب مرسوم على جميع أوراق الشجر
الحب منقوش على
ريش العصافير، وحبّات المطر

(مجموعه کامل شعری قبانی: ۷۳۸)

- عشق، عشق من! یک شعر زیبا در ماه نوشته شده است/ عشق در تمام شاخساره‌ها تعیین شده است/ عشق بر روی پرهای پرنده و دانه‌های باران نقش بسته است

گاهی گفته می‌شود عشق بزرگ‌ترین خودخواهی و زمانی بزرگ‌ترین خصلت بشردوستی است. عشق به تنهایی، معانی و مفاهیم مختلفی دارد مثلاً برای یک عارف معنای مخصوصی دارد: ای دواى نخوت و ناموس ما/ ای تو افلاطون و جالینوس ما (مثنوی ۱۳۹۰: ۶) و در عین حال برای یک نوجوان رمانتیک و یا یک ستاره سینما معنای دیگری دارد. بنابراین عشق احساس و مجموعه هیجاناتی است که نسبت به یک چیز یا یک شخص در وجود آدمی به وجود می‌آید. مثلاً وطن پرستی احساسی است که در آن تمام هیجان‌ها شخص پیرامون کشورش می‌چرخد. در شعر نزار عشق احساسی است که در آن هیجان‌ها زیادی مثل فداکاری، احترام، نرمی، لطافت و... دخالت دارند.

أريد اكتشاف طريقة عشق
أحبك فيها .. بلا كلمات

(مجموعه کامل شعری قبانی: ۷۴۳)

يا در جای دیگر:
عدى على أصابع الیدین، ما یأتى
فأولاً: حبيبتى أنت
وثانياً: حبيبتى أنت
وثالثاً: حبيبتى أنت
ورابعاً وخامساً
وسادساً وسابعاً

وثامنا وتاسعا
وعاشرا... حبیبی أنت

(همان: ۷۴۵)

از نظر یک مادر ملاطفت نسبت به فرزندش عشق نامیده می‌شود و عاشقی هنگامی است که این غرایز تحریک می‌شوند. عشق به وجهی نوعی خودخواهی است، به خاطر اینکه هنگام عشق ورزیدن بزرگ‌ترین شادکامی را برای خود به دست می‌آورد و از خودگذشتگی است، به سبب اینکه وجدان در خدمت دیگران به کار می‌رود.

نزار قبانی یکی از تأثیرگذارترین صداهای تاریخ ادبیات عربی است. سبک پیشگام او و استعداد ادبی به شکل بی‌همتای او ما را در ارائه آنچه که ما آن را به عنوان شعر عربی معاصر می‌شناسیم کمک می‌کند. دنیای شعر و افکار گسترده، او را از گرایش‌های محافظه کارانه در جهان عرب- که لبریز از افراط‌گرایی مذهبی بود- جدا کرد.

اشعار قبانی باعث شد که زنان موضوع اصلی و الهام بخش باشند. شعر او به عنوان یکی از اولین شاعران آزاد، فضا را برای جنبش مدرنیسم عرب هموار کرد. نزار شاعری است که در جهان عرب از نظر پرداختن به مسائل بحث‌برانگیز، جامعه انقلابی ایجاد کرده است. سبک شاعرانه نزار، سادگی و ظرافت را در کشف موضوعات مختلف از جمله عشق، تمایلات جنسی، فمینیسم، مذهب و ناسیونالیسم عرب ترکیب می‌کند.

پیشینه پژوهش

مقاله‌های متعددی درباره حسین منزوی و نزار قبانی به تحریر درآمده است که از جمله آن‌ها می‌توان «تحلیل محتوای اشعار حسین منزوی»، «جلوه‌های عشق در شعر حسین منزوی»، «سبک شناسی ترانه‌های حسین منزوی»، «بررسی و مقایسه صور خیال در شعر حسین منزوی و قیصر امین پور»، «بررسی سیمالوژی مضمون عشق در اشعار نزار قبانی و حمید مصدق»، «بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در آثار فریدون مشیری و نزار قبانی»، «جسمانیت معشوق در شعر احمد شاملو و نزار قبانی» اشاره کرد. با این وجود، آنچه در این نوشته بیش‌تر مورد توجه است، بررسی و مقایسه عشق و مباحث عاشقانه در اشعار این دو شاعر است که تا کنون این کار انجام نگرفته است. از

آنجا که عشق پیکره اصلی اشعار بسیاری از شاعران را تشکیل می‌دهد و این دو شاعر در یک دوره زمانی می‌زیسته‌اند و جوامع هر دو در این برهه زمانی اختلاف چندانی ندارند، می‌توان گستره هیجانی عشق را مورد قیاس قرار داد و در این مقاله تلاش شده است تا جلوه‌هایی از این رکن اصلی ذهن سیال این دو شاعر ایرانی و سوری با توجه به شرایط جامعه و زندگی آن‌ها به گونه‌ای به تصویر کشیده شود تا هم از فمینیسم و عاشقانه‌های نزار و جامعه بسته آن روز اعراب سخن به میان آید، هم از صداقت و عشق پاکی که منزوی، شاعر شگفتی‌ها با عشق به دلبری زیبا در لابه‌لای اشعار خود نهفته است. هدف نگارنده، بررسی ماهیت عشق در شعر این دو شاعر و روشن کردن معانی و اهداف این مفاهیم برای رسیدن به نتایج رضایت‌بخش و متقاعد کننده از طریق تحقیق و بررسی در آثار و اشعاری است که موضوع را مورد خطاب قرار داده‌اند.

بررسی عشق در اشعار منزوی

گواری من! آه ای شعر ناب من! سلام ای عشق!

به جام شوکران من! شراب من! سلام، ای عشق!

دو فصل گمشده پیدا شد آخر با تو، زین دفتر

تو ای آغاز و انجام کتاب من سلام، ای عشق!

(مجموعه اشعار منزوی: ۲۱۹)

طیّ مکان با تو کاری نه صعب است ای عشق! حتا

ما با تو زان سوی دروازه‌های زمان هم گذشتیم

(همان: ۴۲۲)

آنگاه که خداوند انسان را بر تخت خلیفة اللہی نشانده و به او عزت بخشید و بار امانت بر او نهاد و ﴿انزال ربک للملائکة انّی جاعل فی الارض﴾ (بقره/۳۰)، در همان زمان نیز انسان را به نور عشق بیاراست. یکی از جنبه‌های ارزشی و اهمیت هستی انسان، خروج از دنیای حیوانی و عناد ورزیدن به خواسته‌های غریزی و غلبه بر طبیعت است. وقتی انسان به عنوان موجودی دارای قوه عاقله علاوه بر غرایز به والاتر از آن نیز دست یافت به جایگاهی افکنده شد که فقط با کمک قوه عقل خود توانایی تشخیص گذشته را داشت و

در مورد آینده فقط مرگ را می‌دانست. آگاهی به این موضوع که آینده مرگ است چه برای خود و چه برای خویشان و اقوام و اینکه ممکن است عزیزان او قبل از وی بمیرند، فکر بشر را آزرده می‌کرد. بنابراین او دچار اضطراب توأم با جدایی می‌شد که خلقت توأمان مرد و زن و خروج از این جدایی با دوست داشتن می‌توانست این خلأ آشفستگی ذهنی را پر کند لذا خروج از زندان تنهایی با لطیفه‌ای به نام عشق پر شد. به همین دلیل است که انسان تا وقتی بچه است با طبیعت و خاک و نبات و حیوان انس ویژه دارد و این‌ها جزئی از زندگی او را تشکیل می‌دهند.

«بیت نخست رامایانای مسیح با نام خداوندگار عشق و با دعایی عاشقانه آغاز می‌شود:

خداوندا ز جام عشق کن مست که در مستی فشانم بر جهان دست»

(رامایانا: ۲۶)

«عشق فعال بودن است نه فعل پذیری؛ «پایداری» است نه «سارت». به طور کلی خصیصه فعال عشق را می‌توان چنین بیان کرد که عشق درجه اول نثار کردن است نه گرفتن» (اریک فروم: ۳۲).

«در دنیای شاعران از عشق و شراب و یار گریزی نیست و صفحه صفحه دیوان‌های شعرا انباشته از این مقولات است. گاهی منظور از آن عشق ورزیدن به رنگ رخسار و گاهی عشق ورزیدن به معشوق حقیقی بوده است و دریاهایی از مضمون و تصویر خلق شده است» (ماهیار: ۹۶).

وامی نهم به اشک و به مژگان، تدارکش چون وقت آب و جاروی این راه می‌رسد

(مجموعه اشعار منزوی: ۱۸۹)

«به اعتقاد عرفا و از دیدگاه معرفت الوجود، محبت، صفت ذات حق است یا روح است که خود از عالم امر است نه از عالم خلق و بدین جهت استحقاق آینگی جمال و جلال حق را دارد، و این صفت محبت، مقدم بر دیگر صفات روح همچون نورانیت و علم و حلم و انس و بقا و حیات است. اما اگر محبت، صفت روح است، بدین جهت است که در اصل، صفت ذات یا صفت حق و یا صفت ارادت حق است (چه روح را محبت نتیجه تشریف «یحبتهم است» و یحبتهم صفت قدم است و سابق است بر یحبتونه) و در حقیقت روح و عشق هر دو در یک زمان موجود شده‌اند» (ستاری: ۴۳).

با این وجود بن مایه اصلی مضامین شعری اغلب شاعران فارسی زبان عشق است و هر شاعری متناسب با نگاه‌ها و روحیات خود از آن به عنوان دستاویزی برای بیان عواطف خود بهره برده است. این تنوع دید شاعران نسبت به عشق باعث تجلی آن به صورت‌های آسمانی و زمینی گردیده است. حسین منزوی و نزار قبانی نیز هر کدام با نگاه خود و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، گاه با طبیعت از شاعران پیشین و گاه با نگاهی تازه به آن پرداخته‌اند. هرچند در هر دوی آن‌ها سخن عشق دل انگیز و شنیدنی است اما هر یک به تناسب موقعیت خود و فضای حاکم بر جامعه به بیان آن پرداخته‌اند. عشق به معشوق، خانواده، محیط زندگی و وطن و دفاع از آن در شعر غالب شاعران، جلوه‌گر این احساس زیبایی است که خداوند به صورت فطری در وجود انسان‌ها نهاده است. به هر حال عشق یکی از درونمایه‌های اصلی شعر معاصر است که باعث غلبه انسان بر انزوا و جدایی می‌گردد. منزوی نیز که در این زمینه شعر سروده است، سرشاخه اصلی سلسله شعر خود را به این مقوله ارزشمند پیوند زده است و از آن به عنوان یکی از راه‌های امید به زندگی و فرار ذهن از مشکلات و سختی‌های روزگار توانسته است با اتکا به این لطیفه غیبی بستر امید را فراهم و به زندگی شور و شغف بخشد. گاهی نیز صبغه ناامیدی در شعر وی، مانند دیگر شاعران معاصر خود، نمود فراوان دارد:

جز رنج خستگی و شکنج شکستگی چیزی نبود، ماحصل و ماجرای من
ای روزگار شکستی مرا ولی انصاف را نبود شکستن سزای من

(مجموعه اشعار حسین منزوی: ۳۰۰)

و یا در ابیات:

از بس که پس از رفتن، چرخیده و برگشتند

خط‌های مصیبت را من دایره می‌بینم

در کاذبه رؤیا، تعبیر جهانم را

سرسبز و گل اندر گل، دشت و دره می‌بینم

(همان: ۳۰۵)

عشق می‌تواند با زندگی در هم آمیخته و آینده را برای خوانندگان روشن و محبوب جلوه دهد. «شعر معاصر در برآیندهای گوناگون خود در پی آن است که حضور و توان

انسان را در تحقق عشق، باز یابد هدف انسان را در رابطه عاشقانه، مغایر اعتلای حیات «واقعی» آدمی می‌داند. به همین سبب روحانی‌ترین رابطه‌اش نیز به غیبت مطلق وجهه انسانی نمی‌انجامد» (مختاری: ۲۵). از آنجا که مقوله تنهایی با شعر منزوی (به ویژه در دوران آخر عمر) آمیخته است، عشق در شعر او گفت‌وگویی است با روزگار و پر کردن خلأ زندگی:

زخمی زدی عمیق‌تر از انزوا به من

بیهوده نیست «منزوی» ات ناتوان شده است

(مجموعه اشعار: ۳۱۰)

از بس که از پس رفتن، چرخیده و برگشتند

خط‌های مصیبت را من دایره می‌بینم

(همان: ۳۰۵)

پدرت خرد و خراب و خسته خسته‌ای بر همگان در بسته

(همان: ۵۸۰)

زندگی با تو چه کرد ای عاشق شاعر مگر کان دل پر آرزو از آرزو بی‌زار شد
با بروز محبت در شعر، همه چیز زیبا و خوب دیده می‌شود:

همواره عشق بی‌خبر از ره می‌رسد چونان مسافری که به ناگاه می‌رسد
وا می‌نهم به اشک و به مژگان تدارکش چون وقت آب و جاروی این راه می‌رسد

(همان: ۱۸۹)

و نیز در بیت:

زمهریری است دنیا که در آن عشق یک فرصت آفتابی است

(همان: ۴۴۸)

و یا در بیت:

زن جوان غزلی با ردیف «آمد» بود که بر صحیفه تقدیر من مسود بود

(همان: ۴۵۰)

و نیز در غزل:

نام من عشق است، آیا می‌شناسیدم؟ زخمی‌ام - زخمی - سراپا می‌شناسیدم؟

مسخ کرده چهره‌ام را گرچه این ایام با همین دیدار حتّا، می‌شناسیدم
(همان: ۴۶۸-۴۶۷)

با اینکه در زندگی سختی فراوان به چشم خود دیده است:
من پر از دیوم دیو غم، دیو غریبی دیو حسرت، دیو نومیدی
(همان: ۴۷۵)

صداقت او در عشق ستودنی است:
تمامت و کمال را به نام ما رقم زدند
کمال عشق اگر منم، تو هم، «تمام زن» بمان
(همان: ۲۸۱)

یا در بیت:
دل رو قرارش با دلت خیلی حساب کرده اگه
دو دوزه بازی نکنی باهانش، اگه جا نرنی
(همان: ۵۱۹)

باز هم در بیت:
من در این عشق نهادم قدم و خواهم رفت تا به پایانش اگر راهم، اگر بی راهم
(همان: ۴۸۷)

در اغلب اشعار شاعران فارسی زبان، عشق اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسأله محسوب می‌شود و در گستره شعر و ادب فارسی، پایه و اساس هستی بر عشق نهاده شده و محبت ریشه تمام زندگی و بقای موجودات عالم می‌شود و جنبش و حرکت زمین و آسمان و همه موجودات بسته به وجود عشق است.

ماهیت عشق برای منزوی زیباست و گاهی نیز پایان پاییز است و چیزی به جز سادگی عاشق نیست. معشوق در اشعار وی با جلوه‌های متنوع نمودار می‌شود؛ معنوی، پاک، مقدس و والا: طرحی که از او در ذهن من بود/ طرح کامل‌ترین نوع زن بود. شعر او عشق را ثابت تفسیر نکرده؛ هم زمینی است هم فرازمینی. از خانواده و فرهنگ و خیلی چیزها می‌تواند به مخاطب بگوید گاه نیز به عنوان هوایی تازه است که می‌تواند خمود، تکرار و مرداب زندگی را تغییر دهد:

عشق می کشد شیبه، پای در رکابش نه آری ای دل عاشق! اسب آرزو زین شد
(مجموعه اشعار: ۵۲۵)

عشقت هوای تازه است، در این قفس که دارد
هر دفعه بوی تعلیق هر لحظه رنگ تکرار
(همان: ۳۵۹)

و یا در جایی دیگر:
عشق از دل تردید برآمد به تجلا
چون دست تیغ ز گریبان توهم
خورشید شدی سر زدی از خویش که من باز
روشن شوم از ظلمت و پیدا شوم از گم
(همان: ۵۲۶)

۱. مقام والای عشق

در شعر منزوی عشق هم مقامش والاست و هم قدرتمند است و دل را تسخیر
می کند. عشقی که منزوی از آن دم می زند هم ارزشی است و هم توانا و این مقوله
همیشه مورد توجه اوست، تا جایی که می تواند ذره را به آفتاب برساند:

بحر تحیرم تو، اوج تفکر تو
عین تصورم تو، از ذات برتر ای عشق!
(مجموعه اشعار: ۱۰۷)

عشق می کشد شیبه، پای در رکابش نه آری ای دل عاشق! اسب آرزو زین شد
(همان: ۵۲۵)

ای عشق! دوری، آری تا برکه زلالت
باید ز دره های لای و لجن گذشتن
(همان: ۳۳۰)

و یا در اشعار:
با من از داستان عشق بگو
قصه شیخ و شاه را بگذار
(همان: ۲۷۱)

جز عشق که می تواند از دستم
بین من و خویشتن پلی بندد؟

تا خاک ز خاکدان رها گردد تا ذره به آفتاب پیوندند
(همان: ۶۰۵)

ارزش معشوق تا جایی است که همه وجود خود را در معشوق می‌بیند:
بی تو نقشی بود هستی، تیره و خاکستری وین طلایی‌ها و آبی‌ها، در او، مدغم نبود
(همان: ۱۹۱)

از تو می‌سوزم، اما، نمی‌میرم که ققنوس نبض دوباره زایی‌اش، در خاکستر می‌زند
(همان: ۳۰۲)

من شبم - آن شب زمستانی - تو همان صبح نوبهارانی
گر بپرسی نام؟ گویم: تو! کیستم، وز کجام؟ گویم: تو!
(همان: ۵۶۰)

تمام عشق‌ها، پیش از تو مثل رودها بودند
که می‌باید می‌رساندندم به تو، آری به دریایم
(همان: ۲۰۲)

تمام طول خط از نقطه ای که پر شده است
از ابتدا که تویی تا به انتها که تویی
(همان: ۳۲۲)

۲. عشق زخمی

منزوی زخم خورده عشق است و آن را چون زخمی می‌داند که همیشگی است. نه از گذشته و نه از امروز آن دلبستگی چندانی ندارد تا جایی که به فردای آن هم امیدی ندارد:

من زخمی از دیروزم و بیزار از امروز وز آنچه می‌نامند فردا، نامیدم
(همان: ۲۸۶)

زخمی زدی عمیق‌تر از آنزوا به من
بیهوده نیست «منزوی»ات ناتوان شده است
(همان: ۳۱۰)

۳. عشق و اندوه

غم و اندوه با شعر فارسی پیوند ناگسستنی دارد و این ارتباط با عشق نیز درآمیخته است. منزوی مانند شاعران سبک هندی- که در تخلص آنان واژه‌های مانند غم و اندوه فراوان دیده می‌شود- اندوه با شعر وی عجین گشته است. از آنجا که وی در رسیدن به آمال عاشقانه خود باز می‌نماند دورنمایی از این عدم نیل به خواسته‌های عاشقانه را در تخیل شاعرانه خویش بیان می‌کند:

عشق! ای شوکت دیرین فراموش شده!

خوش قد و قامت! ای آتش خاموش شده!

ای نگون بیرق خونین تو بر خاک، ای عشق!

تو و خاک؟ ای برآورده افلاک! ای عشق!

(همان: ۵۶۲)

پایان رنج‌های تو و من؟ می‌پرس آه! چیزی که ابتدایش نبود انتها نداشت

(همان: ۴۵۱)

۴. عشق و خاکستر

وقتی اندوه در شعر منزوی غالب می‌شود، کاربرد واژه‌هایی چون خاکستر نیز در شور و هیجانات عاشقانه وی فراوان دیده می‌شود:

ای آتش پنهان در زیر خاکستر! شهریوری سوزان، با نام آذر تو

(همان: ۴۶۲)

خوش آنکه تا بردم سوی دوست، خاکستر مرا به راه نسیم صبا، بسوزانید

(همان: ۳۳۴)

هزار واژه نارنجی تب آلود از آتش نو و خاکستر کهن می‌گفت

(همان: ۴۶۳)

آتشت در دلم ای دوست فروزان تر باد هستی‌ام از شرر شوق تو خاکستر باد

(همان: ۳۲۸)

۵. نمادهای عشق

نمادهای عاشقانه و عشق پاک و حقیقی در شعر، یکی از شیوه‌های ارتباط و انتقال مفاهیم است که وجود این کلمات موجب برانگیخته شدن واکنش‌های عاطفی و احساسی گوناگون در خواننده می‌شود. در شعر منزوی نیز از این گونه نمادهای عشق پاک و قربانیان آن به کار رفته است که از جمله آن‌ها یکی سیاوش از شخصیت‌های معصوم و بی گناه و افسانه‌ای «شاهنامه» و فرزند کاوس است و یکی فرهاد:

این داستان که از خون، گل بیرون دمد خوش است اما

خوش تر که سر برون، خون از گل سیاوشم

(همان: ۲۸۰)

هدف چو رفتن از اینجاست، هر دو یکسان اند

سفر به شیوه فرهادی و سیاوشی

(همان: ۲۸۵)

۶. عشق به زن و فرزند

حاصل زندگی منزوی دختر اوست به نام «غزل» که علاقه خود را در اشعار به فرزندش اینچنین بیان می‌کند:

دخترم! ای بند دل غمگینم	شیشه عمر غبار آگینم
جوجه گم شده در طوفانم!	شاخه خم شده از بارانم!
میوه عشق سراسیمه من	گل پیوند دو غربت! غزلم!

(همان: ۵۸۰)

یا در مثنوی «دخترکم» که با بیت زیر آغاز می‌شود:

دخترکم! صدات زدم، فداتم صدام بزن، منتظر صداتم

(همان: ۵۵۴)

معشوق هر کس که باشد در نگاه حسین منزوی دلبری زیباست که او را در عشق خود غوطه ور می‌نماید تا جایی که در غزل‌های مطرح وی، غزل سرایان توجه خاصی به اشعار او داشتند. بن مایه اصلی اشعار او عشق است؛ هم موسیقی را خوب می‌شناخت و

هم صدا و خط خوبی داشت. شهرت منزوی به خاطر غزل‌هایی است که می‌سرود. با توجه به جذب‌های مطرح او بسیاری از ترانه‌ها و تصنیف‌هایش را که مورد توجه خوانندگان بود می‌سازد. او پس از انقلاب به زنجان برمی‌گردد، تا پایان عمر همچنان به کار خود ادامه می‌دهد و غزل‌های او در دوره‌ای که تصور می‌شد دوره غزل پایان یافته است، باعث تحول در غزل معاصر می‌گردد. زن در شعر حسین منزوی ارزشمند و والاست:

فروغی که از چشم من می‌گریزی؟

و یا ای همه خوب! خوابی؟ چه هستی؟

شدم شاد تا خنده کردی به رویم

توبخت منی؟ ماهتابی؟ چه هستی؟

(مجموعه اشعار حسین منزوی: ۵۷)

تصویرگری در غزل عاشقانه با شکل حروف و واژه‌ها به سبک و سیاق ویژه خود یکی از ویژگی‌های سبک فردی اوست که می‌توان آن را شکلی از غزل معاصر دانست که وی به آن دست یافته است. مانند کلمات «فاتحانه» و «گریه ناک» و «خالوزاده» در ابیات:

می‌آمد و شبم از شوکتش شکافته می‌شد
دل‌آور دل‌من، وه چه فاتحانه، می‌آمد
(مجموعه اشعار حسین منزوی: ۴۴)

دختر مه، خواهر کیوان و خالوزاده ناهید

دلبر من! یعنی از هر سوی با خورشید منسوبی

(همان: ۴۷۵)

از این نمونه ترکیب‌ات نو در شعر وی به ویژه در غزلیات او که در ارتباط با معشوق است، فراوان دیده می‌شود.

عشق در شعر نزار قبانی

نزار قبانی در سرودن اشعار عاشقانه، اجتماعی و سیاسی دستی دارد؛ هم عاشقانه می‌سراید و هم اجتماعی به گونه‌ای که گاهی اوقات از زبان زنانی می‌نوشت که در صد

دفاع از آزادی بودند و هم توهمات ناشی از مصرف مواد مخدر عرب را- در شعر «حشیش و ماه»- به انتقاد از تخیلات و توهمات واهی اعراب می‌سراید:

«والتی تسکن فی اللیل بیوتاً من سعال
أبدأ.. ما عرفت شکل الدواء
تتردی جثتاً تحت الضیاء
فی بلادی.. حیث یبکی الأغبیاء
ویموتون بکاء..»

(مجموعه کامل شعری قبانی: ۳۶۷)

- و کسانی که در خانه شبانه سرفه زندگی می‌کنند.../ هرگز.. من شکل دارو را
نمی‌دانم.../ بدن زیر نور می‌افتد/ در کشور من.. که احمق‌ها گریه می‌کنند/ و
در گریه می‌میرند

«الحب مرسوم علی جمیع اوراق الشجر
الحب منقوش علی...
ریش العصافیر، وحببات المطر»

(قبانی، کتاب الحب: ۷)

بزرگ‌ترین گناه انسان از نظر قبانی این است که عاشق نشود. عشق در شعر وی زیبا
و دوست داشتنی است:

«حین أكون عاشقاً
أشعر أنى ملك الزمان
أمتلك الأرض وما عليها
وأدخل الشمس علی حصانی»

- وقتی عاشق می‌شوم/ احساس می‌کنم پادشاه جهانم/ من مالک زمین هستم و
آنچه در آن است/ و خورشید را بر روی اسب من قرار ده

نزار قبانی می‌خواهد نگاه‌ها به زن از جامعه عرب نسبت به دوره‌های قبل فاصله
بگیرد. او در شعر «ثقافتنا» زنان را اسیر تفکرات واهی اعراب می‌داند:

«... ومازلنا

نعیش بمنطق المفتاح والقفل

نلف نساءنا بالقطن

ندفنهن فی الرمل...»

- وهنوز/ ما با منطق کلید و قفل زندگی می‌کنیم/ زنان را با پنبه بپوشانید/ ما آن‌ها را در خاکستر می‌کنیم...

لذا بسیاری از اشعار وی طعنه زدن به اعراب و تفکرات ایشان و اندوخته‌های مادی است:

«متی تفهم؟

متی یا سیدی تفهم؟

بأنی لست واحدةً کغیری من صدیقاتک

ولا فتحاً نسائياً یضاف إلی فتوحاتک

ولا رقماً من الأرقام یعبر فی سجلاتک؟»

(مجموعه کامل شعری قبانی: ۴۴۵)

- کی تو می فهمی؟/ کی تو می فهمی آقا؟/ نیستم مثل یکی از دوست دخترهایت/ نیستم فتحی زنانه که بیفزایی بر فتوحات/ نیستم من یک شماره تا بیفزایی به عددهایی که داری در پرونده

یکی از تفاوت‌های منزوی و قبانی در این است که در شعر منزوی، عشق و مقوله‌های مرتبط با آن مبتنی بر پایداری غزل کلاسیک است که لطافت آن به سبب آغشته بودن به پیام‌های ادبی است و صبغه سیاسی در آن نیست، تازگی آن در دوره‌های بعد به عنوان شعر بیش‌تر از شعر قبانی است چراکه نسل‌های بعد ممکن است ارزش شعر قبانی را به خاطر یک اپوزسیون سیاسی بشناسند نه ادبی صرف. چراکه او از فمینیسم به عنوان یک شاخص برای شهرت جهانی بهره برده است و اشعاری چون «کهف کهف» (قبانی: ۱۹۴۴) و «همسر خلیفه» را به عنوان پیامدی از طبیعت سرکوب‌گر جهان عرب می‌سراید:

«یا زوجة الخلیفة

لا یفهم الحراس ما قضیتی

.. یا زوجة الخلیفة
.. رسائلی إلیک .. یرفضونها
.. أزهارى الحمراء .. یرفضونها..»

(مجموعه کامل شعری قبانی: ۶۹۹)

- همسر خلیفه!! نگهبانان پرونده من را درک نمی کنند/ همسر خلیفه/ .. پیام های من به شما .. آن ها را رد کنید/ گل های قرمز آن را رد می کنند...
او تنها از ظلم حاکم بر وضعیت موجود زنان شاکی نیست بلکه گاهی از آن به عنوان استعاره ای برای درمان آنچه که به عنوان سرنوشت ملعون اعراب دیده بود، به کار می برد. هدف او شعری بود که تازه، حیاتی و پاسخگوی روح عصر باشد. شاعری بالفطره، در عین اینکه با پاسخی احساسی بیان دلنشین خود را به درگیری های اتفاق افتاده آشکار می سازد، اوج تصویرسازی های لطیف و گویای او آشکار می شود و ناگهان در وجودت ریشه می دوانند. به این دلیل است که در جلسات شعرخوانی او در بیروت ده ها هزار نفر جمع می شدند، و به قول خودش با اشعار عاشقانه و دمکراتیک انسان ها را دور خود جمع می کرد. اگر موضوع اشعار قبانی را به صورت موضوعی بررسی کنیم، او عشق را درک کرده بود. زن و عشق جایگاه گسترده ای در شعر او دارند و این دو موضوع در چنان محیط هایی مشکل ساز بود. اشعاری چون «قالت لی السمراء» (قبانی: ۱۹۴۴) یعنی مبارزه با سنت ها، ولی او از آنجا که با استقبال مردم روبه رو بود چنین خودکشی هایی را به جان می خرید و این به خاطر احاطه کاملی بود که بر موضوعات شعری خود داشت. کسی که در نظر گروه های خرده گیر روحش را به زن و شیطان فروخته است.

از آنجا که شعر به ویژه در زبان عربی بیانگر وضعیت فکری و اجتماعی و حکمت و آداب آن جامعه در شعر شاعران انعکاس یافته است، شعر نزار را به عنوان انعکاسی از وضعیت زنان در جامعه عربی می توان قلمداد کرد از این رو بود که بعد از انتشار شعر «قالت لی السمراء» با زبانی ساده متعصبان عرب را ناراحت کرد.

او در این مجموعه بر شیوه های سنتی رسوم گذشته خرده می گیرد و آداب آن را کهنه می داند. بعد از اینکه از بیان موضوعات شهوت انگیز و رماتیک از سنت های محافظه کارانه ادبیات عربی شکست خورد راه دیگری در پیش گرفت. او از میهن پرستی و

میهن پرستی مردانه ابراز تنفر کرد. از دیدگاه زنان نوشت و از آزادی‌های اجتماعی آن‌ها حمایت کرد و زن را به عنوان موجودی که در حق او ظلم شده است به جامعه نمایاند. زن جزء پیوسته شعر *قبانی* است. زن کمالی است که نام عشق بر او می‌نهد. عشق را دوست دارد و زن بهانه است. در نهایت کل عشق زن نیست. به عبارتی نوعی معماری است که این دو می‌توانند در فریم یا قالب نوع تفکر شخص تأثیر فراوان بگذارد. این نوع معماری و این خانه‌های با سبک قدیمی و ساده برای وی که از شهر و دیار خود گام فراتر نهاده بود جای مناسبی نبود و *قبانی* در این اندیشه است که این فرهنگ کهنه حاکم بر جامعه را با اشعار خود به ویژه اشعار عاشقانه از هم بگسلد:

«احبک جدا

واعرف انی اقامر
برأسی وان حصانی خاسر
وان طریق لبیت ابیک
محاصر بالوف العساکر
وابقی احبک.. رغم یقینی
بان تلفظ باس مک کفر

و انی احارب.. فوق الدفاتر»

(مجموعه کامل شعری *قبانی*: ۶۷۲)

بنابراین دنیای دیگری وجود داشت که در سال‌های جوانی - که فرصتی برای فرار از دنیای خفقان دمشق بود - چشم به روی فراتر از دمشق گشود، تا از آزادی و عشق و سعادت بهره مند گردد. لذا می‌خواست با بیان خود طیفی از جامعه را نیز با خود همراه کند که فمینیسم گزینه مناسب‌تر ذهن او بود. شاید طبیعت بکر کشور لبنان و زنان لیبرال لبنانی که او را به ویژه در فصل‌های تابستان ملاقات می‌کردند، او را به سمت و سوی این کشور کشانید. لذا عشق در دید *نزار* با توجه به این شرایط و وضعیت‌های موجود با عشق در اشعار حسین منزوی که آمیزه‌ای از فرهنگ نو و اشعار کلاسیک است، متفاوت می‌نماید. «آموزش در مدارس زمان وی به دو صورت بود: یکی آموزش کتاب که جوانان در گوشه‌ای از مسجد قرآن و اصول اولیه و آموزش دیدگاه اسلام و جهان اسلام را

می‌آموختند که توسط امام جماعت مسجد محل تدریس می‌شد و دیگری آموزش و پرورش لیبرال بود که قبانی در آن تحصیل می‌کرد». «بسیاری از اشعار نزار قبانی درباره عشق است و زن و مبارزه با آراء و رسوم کهنه‌ای که زن را از هر نوع ابراز نظر و توجه به عواطف و احساساتش محروم ساخته» (نزار قبانی: ۱۵). شعر نزار احساسی است:

«قلبی کمفظة ما داست الرماد انا

ان تنبشی ما فیه تحترقی

شعری انا قلبی... ویظلمنی

من لا یری قلبی علی الورق...»

(قبانی، ۱۹۸۹)

قلب، نه تنها جایگاه زندگی و عشق بلکه دانش بی‌پایان است و برای همین شعر نزار از قلب می‌آید، نه از ذهن. او تمام وجودش را در شعرش سرمایه‌گذاری کرد. سال‌ها بعد می‌گفت اشعار من تنها عکسی هستند که شبیه من است و زمانی که شعر او جنبه بیانیه پیدا می‌کند، شعر دو طرف او را نشان می‌دهد؛ و عاشق جوینده خداست:

«ومثل بکاء المآذن، سرت

الی الله اجرح صحو المدی

شراع انا لا یطیق الوصول

ضیاع انا لا یرید الهدی»

(مجموعه کامل شعری قبانی: ۱۵)

برخی دیگر از اشعار او شهوانی است و تجربه جنسی مانند شعر «هنگام ورود به دریا» و یا شعر:

«هو الجنس احمّل فی جوهری

هیولاه من شاطئ المبتدا

بترکیب جسمی جوع یحن»

(همان: ۱۷)

- و این جنس من در ذات من است / ساحل مبتدی است / با نصب گرسنگی گرسنه
من

شعر عاشقانه شاعر جست‌وجویی است بین خود و یک شاعر تشنه زن برای وصلت یا اینکه به مردانگی خود معنا ببخشد ویژگی منحصر به فرد این شعر ابهام جنسیت گوینده است. اینچنین است که یکی از اولین اشعار وی به عنوان کسی که در لباس و رفتار از جنس مخالف خود تقلید می‌کند، آزادانه بین دو جنس سبک او در حرکت است و اینچنین می‌نماید که این اشعار دوره نوجوانی و آغاز جوانی او سروده شده‌اند. در نهایت از آنجا که وضعیت حاکم بر جامعه وقت اعراب زن را وسیله‌ای برای استفاده مردان قرار داده است، آن‌ها آزادی چندانی ندارند. این وضعیت تا جایی پیش می‌رود که *قبنانی* در اشعارش به دفاع از حقوق آن‌ها برمی‌آید:

«احبک جدا

واعرف انی اقامر

براسی وانّ حصانی خاسر

وانّ طریق لبیت ابیک

محاصر بالوف العساکر

وابقی احبک.. رغم یقینی

بان تلفظ باسّمک کفر

وانی احارب.. فوق الدفاتر»

حسین منزوی با زبان بسیار ساده عشق نوای گنجشک من پر بزن سر می‌زند و از معشوق خود می‌خواهد که با عشق خود روح جوانی او را پیوند دهد که خود عشق شود تعلقات بر خیزد و یکی شود. با آمدن معشوق شور جوانی دوباره در شاعر زنده می‌گردد و عاشقانه‌تر می‌سراید. در شعر منزوی مقام معشوق آنقدر بالاست که خورشید را استعاره از او می‌داند و بهار با جلوه‌های زیبایش گلی است پیش سینه پیراهن بهاره معشوق. عشق پیوندی است دشوار که تمام وجود عاشق بسته به تارهای ظریف اتصال است که اگر معشوق به نظر عنایت بنگرد روزنه‌های امید او را دوچندان می‌کند. منزوی جایگاه والای معشوق در غزل کلاسیک را همچنان حفظ می‌کند. عشق در شعر منزوی هرچند ممکن است زمینی باشد اما محبوب است و پاک و مقدس و خالصانه به او عشق می‌ورزد و این عشق را در قالب غزل و با رنگ و بوی غزل کلاسیک با رنگ و لعاب عصر خود

جلوه می‌نماید. در شعر منزوی عشق گاهی شکل زن می‌گیرد و نامی زنانه بر او می‌نهد. زنی که پسندیده ذهن شاعر است. زبان شاعرانه نزار ساده اما فصیح و به خاطر ضبط ریتم سخنرانی روزمره سوریه است. در ابتدا موضوعات اشعارش به شدت رمانتیک بودند و سپس به نوعی انتقاد از زندگی سیاسی و اجتماعی عرب و ظلم و ستم و راهی برای آزادی انسان و منزلت وی تبدیل می‌شدند. بسیاری از شعرهایش گویای تجارب زنان در جامعه سنتی بودند. او در سال ۱۹۵۴ در اولین جلد شعر خود به نام «کودکی یک مادر» شهرتی به دست آورد. در اوج حرفه ادبی، اغلب در یک صدای زنانه می‌نوشت، لذت عشق را برای نسلی از مردان بیان می‌کرد. او خود را به عنوان قهرمان آزادی و آزادی جنسی زنان می‌دید. هنگامی که بلقیس در دفتر او در بیروت در سال ۱۹۸۱ کشته شد، او در ملأ عام در چندین شعر غمگین سوگواری کرد.

نتیجه بحث

عشق هرچند در جلوه‌های مختلف عرفانی و ملکوتی و گاه زمینی در شعر شاعران دوره‌های گوناگون جلوه کرده است؛ اما هیچ‌گاه از شعر جدا نبوده است. در شعر قبانی با توجه به شرایط حاکم بر جامعه به دلیل هنجارشکنی‌های سنتی و مسافرت‌هایی که به غرب داشته از زن و عشق بهره برده است؛ هم در اندیشه نوگرایی است و هم در فکر مقبولیت شعر خود. عشق در شعر او بیش‌تر جسمانی و زمینی است و عشق به مردم و ذکر نواقص جامعه در شعر وی به وفور دیده می‌شود. در شعر وی عشق انرژی نهفته‌ای است که منتظر است آزاد شود تا به خواسته خود برسد. از طرفی دیگر، در شعر منزوی اهمیت عشق به حدی است که نام خود را عشق می‌نهد. هرچند عشق در شعر منزوی مقامی والا دارد و گاهگاه با نگاهی چون مولانا و حافظ به شعر می‌نگرد و عشق، راهگشا، جانسوز، جاودانه و ازلی است و آن را خمیرمایه شعر داند؛ اما پایانی به امید ندارد و خسته و زخم خورده است.

کتابنامه

قرآن کریم.

- ستاری، جلال. ۱۳۷۴ش، *عشق صوفیانه*، تهران: نشر مرکز.
- فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۴۶ش، *شرح مثنوی شریف*، جلد اول، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- فروم، اریک. ۱۳۶۶ش، *هنر عشق ورزیدن*، ترجمه پوری سلطانی، چاپ اول، تهران: مروارید.
- قبنای، نزار. ۱۳۷۷ش، *در بندر آبی چشمانت...*، ترجمه احمد پوری، تهران: نشر چشمه.
- قبنای، نزار. ۲۰۰۹م، *القوائد السياسية*، بی تا: الهيئة الشعرية العامة للكتاب.
- قبنای، نزار. ۲۵۳۶، *داستان من و شعر*، ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر یوسف حسین بگّار، تهران: انتشارات توس.
- قبنای، نزار. بی تا، *الأعمال الشعرية الكاملة*، بیروت: انتشارات نزار قبنای.
- قبنای، نزار. مارس ۱۹۸۹م، *۱۰۰ رسالة حبّ*، الطبعة ۱۲، بی جا: بی نا.
- ماهیار، عباس. ۱۳۸۴ش، *شرح مشکلات خاقانی*، دفتر چهارم (پنجنوش سلامت)، کرج: جام گل.
- مختاری، محمد. ۱۳۶۸ش، *انسان در شعر معاصر*، تهران: توس.
- منزوی، حسین. ۱۳۸۳ش، *تیغ زنگ زده*، چاپ دوم، تهران: آفرینش.
- منزوی، حسین. ۱۳۸۸ش، *از شوکران و شکر*، چاپ چهارم، تهران: آفرینش.
- منزوی، حسین. ۱۳۹۱ش، *مجموعه اشعار حسین منزوی*، چاپ سوم، تهران: نگاه.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. ۱۳۹۰ش، *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد. انیکلسون، چاپ پنجم، تهران: هرمس.
- والمیکی، رامایانا. ۲۰۰۹م، *باز سروده ملا مسیح پانی پتی*، چاپ اول، دهلی نو: آلفا آرت.

